


تأثیر اندیشه اخباریگری در افول و سقوط تمدن شیعی - ایرانی صفویه

محمدعلی کرمانی نسب / دانشجوی دکتری تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

kermaninasab@chmail.ir

 orcid.org/0009-0007-5390-6243

مهدی ابوطالبی / استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

abotaleby@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰

چکیده

دوره صفویه یکی از دوره‌های تمدنی ایران است که هویت و فرهنگ کنونی ایران یادگار آن عصر تمدنی است. این تمدن باشکوه و قدرتمند توسط تعدادی از سربازان افغان که از سلاح‌های ابتدایی برخوردار بودند، از بین رفت. آیا هیچ انسان اندیشمندی می‌تواند باور کند که تمدن عظیم صفوی به آسانی و تنها با قدرت نظامی از بین رفته باشد؟ یا علل دیگری دارد که این تمدن را به یک طبل توخالی تبدیل کرده بود؟ سؤال اصلی مقاله حاضر آن است چه علتی سبب شد که دولت صفوی اقتدار خود را از دست بدهد و با کوچک‌ترین ضربه از هم بپاشد؟ فرضیه مقاله بر این است که گسترش اخباریگری و کم‌رنگ شدن علوم عقلی در حوزه علوم عصر صفویه سبب شد عقلانیت و تفکر و نیروسازی انسان متفکر از جامعه حذف شود. طبیعی است هنگامی که علوم عقلی تضعیف شود و غلبه علمی با علوم نقلی و رویکرد اخباری باشد، سبب می‌شود علم قابل توجهی تولید نگردد و تفکر و عقل‌گرایی در جامعه کم گردد و به تبع آن نگاه‌های خرافی در جامعه گسترش یابد. برای اثبات این فرضیه از طریق مراجعه به منابع دست اول و گزارش‌های نویسندگان داخلی و خارجی از دوره صفویه، وضعیت مراکز علمی و روش مدیریتی دوران اوج و افول تمدن صفوی بررسی گردید. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد در دورانی که صفویه از لحاظ قدرت سیاسی، معماری، هنر، شهرسازی و غیر آن در اوج بود، نگاه حاکمیت و شخصیت‌هایی که در ساختار قدرت بودند و برنامه درسی مدارس و مراکز علمی نگاه‌های عقلانی و فلسفی بود و بعد از اینکه این نگاه‌ها و رویکردها در مراکز علمی و در بین شخصیت‌های سیاسی کم‌رنگ شد و رویکرد اخباری و نگاه‌های غیرعقلی و به تبع آن، خرافات گسترش یافت، صفویه رو به افول رفت و در نهایت، دولت صفوی سقوط کرد.

کلیدواژه‌ها: صفویه، علوم عقلی، اخباریگری، خرافات، تمدن ایرانی اسلامی، افول تمدنی.

یکی از دوره‌های تمدنی ایران، عصر تمدنی صفوی است. در این دوره تمدن اسلامی بار دیگر در ایران شکل گرفت، اما با این تفاوت که کشور ایران در استقلال کامل بود و تحت سلطه زعامت هیچ قدرت دیگری قرار نداشت. دانشمندان و متفکران دوره صفوی بر پایه آموزه‌های اسلامی برگرفته از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و ایران، تمدن شیعی را ایجاد کردند. تمدن ایران در عصر صفوی به اذعان سفرنامه‌نویسان غربی و از آثار به‌جامانده از آن عصر با تمدن غرب در آن عصر برابری و بلکه در برخی از زمینه‌ها برتری داشته است. تمدن صفوی را می‌توان همانند سایر تمدن‌ها، به سه دوره «تأسیس»، «اوج و اعتلا» و در نهایت، «افول» تقسیم‌بندی کرد. تمدن در یک زمان ساخته می‌شود و در زمانی به اوج قدرت و اعتلای خود می‌رسد و اگر رشد آن متوقف شود؛ یعنی زمان نابودی تمدن فرارسیده است و در عصر صفویه بعد از شاه‌عباس دوم این اتفاق افتاد.

این مقاله به دنبال بررسی علت این اتفاق است. به تعبیر دیگر، این مقاله درصدد است علت اصلی افول و در نهایت، زوال تمدن و دولت صفوی را بررسی کند.

ستون اصلی تمدن‌سازی بر انسان‌سازی و نیروی فعال جامعه متمرکز است؛ زیرا نیروی انسانی فعال و خلاق است که تمدن را ایجاد می‌کند. بنابراین به هر نسبت نیروی انسانی کارآموده‌تر و کارآمدتر باشد تمدن ایجادشده نیز پویاتر و مترقی‌تر خواهد بود و در رسیدن به اهداف کمال و سعادت انسانی نزدیک‌تر است. یکی از علت‌های اصلی افول و در نهایت، فروپاشی تمدن، سقوط و ناتوانی نیروی انسانی کارآمد در تمدن‌هاست. نیروی انسانی در هر جامعه نیز در فضای علمی و آموزشی آن جامعه تربیت می‌شود.

شکل‌گیری تمدن در غرب و رشد برخی علوم و فناوری‌ها، ناشی از تقویت اندیشه‌های عقلی و کاربست آن در نظام آموزشی بود؛ زیرا نظام آموزشی جامعه را می‌سازد. حال اگر این نظام آموزشی متکی بر فلسفه و علوم عقلی باشد کارایی و پیشرفت آن نظام بیشتر خواهد بود. یکی از ریاضیدانان قرن ۱۹ میلادی می‌نویسد: «تاریخ نشان می‌دهد که هر رئیس کشوری که به ریاضیات، یعنی منبع مشترک تمام علوم مثبت احترام گذاشته و ریاضیدانان را تشویق کرده، دوران حکومت او درخشان‌تر و افتخارات او طولانی‌تر بوده است»^۱.

مرور تاریخ تمدن اسلامی قرن چهارم و پنجم قمری ما را متوجه این نکته می‌کند که تا وقتی علوم عقلی و فلسفی در ایران آن عصر رواج داشته، تمدن اسلامی شکل گرفته و پیشرفت‌های خوبی در زمینه همه علوم و دیگر زمینه‌های تمدنی به وجود آمده است. اما با ظهور غزالی و حمله به فلسفه، رکود علمی حاصل شد و نتیجه این رکود علمی زوال تمدن اسلامی بود. به نظر می‌رسد دقیقاً همین اتفاق در عصر صفویه گریبانگیر تمدن صفویه گردید.

فرضیه این مقاله آن است که در دوران صفویه، اوج تفکرات فلسفی و علوم عقلی در نیمه‌های آن، یعنی دوران شاه‌عباس اول تا دوران شاه‌عباس دوم بود. در این دوران فیلسوفان و ریاضیدانان مطرحی پا به عرصه جامعه

گذاشتند. از همین رو این دوره اوج پیشرفت دولت صفویه به‌شمار می‌رود. نگاه عقلی به مباحث، جامعه را از حالت رکود و سستی بیرون آورده، به تکاپو در همه رشته‌ها وا می‌دارد. فلسفه سبب می‌شود مسئله‌های جدیدی روبه‌روی انسان ایجاد گردد و در پی پاسخ‌گویی به این مسائل برآید.

از نیمه دوم صفویه با ظهور اخباریگری و گسترش آن، وضعیت دگرگون شد. اخباریگری که با نگارش کتاب *فوائد المدنیه* در نقد روش اجتهادی و اصولی شیعه، توسط ملا محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۰) آغاز شد، تأثیر زیادی بر فضای فکری و تمدنی صفویه گذاشت.

مهم‌ترین دیدگاه‌های *استرآبادی* که به‌مثابه شاخص‌های اخباریگری شناخته می‌شود، عبارتند از:

۱. عدم حجیت ظواهر قرآن و ضرورت مراجعه به اخبار؛ زیرا مخاطب قرآن صرفاً معصومان علیهم‌السلام هستند. در نتیجه ظواهر قرآن که بخش مهمی از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، تنها در صورت ورود تفسیر از سوی معصومان علیهم‌السلام حجیت است و بی روایات تفسیری، حجیت ندارد.

۲. عدم حجیت حکم قطعی عقل.

۳. اعتبار بی‌اندازه اخبار؛ به این تعبیر که همه روایات کتب اربعه حجیت دارند و نباید به بهانه خبر واحد بودن یا وجود برخی اشکالات سندی، از عمل به آنها چشم پوشید.

۴. عدم حجیت روش اجتهادی در دستیابی به احکام شرعی؛ در نتیجه، تقلید غیر مجتهد از مجتهد وجهی نخواهد داشت، بلکه باید با عمل به روایات معصومان علیهم‌السلام از آنها تقلید نمود، نه از دیگران.

۵. عمل به احتیاط در مسائل نو که حکم آن در روایات نیامده است؛ در این زمینه باید توقف و احتیاط نمود، نه آنکه اصل «برائت» جاری شود.

۶. معتبر نبودن قواعد غیر روایی اصول فقه.^۱

قبل از اینکه اندیشه اخباری بر حوزه‌های علمی ایران سایه بیندازد علوم گوناگونی در حوزه‌های علمی ایران تدریس می‌شد؛ از جمله ریاضی که برای ساخت‌وساز سازه‌های شهری بسیار اهمیت داشت. به‌کارگیری این علم را در سازه‌های باقی‌مانده از عصر صفوی می‌توان اکنون نیز ملاحظه کرد. اما با تأسف، از دوران سلطنت شاه‌سلیمان و شاه‌حسین صفوی و نفوذ جریان اخباری در کارهای اجرایی و علمی، دربار و کشور، علوم عقلی از حوزه‌های علمی حذف گردید و محور همه علوم علم حدیث قرار گرفت. با این اندیشه که در احادیث همه علوم برای زندگی بشر آمده و هرآنچه نیامده نیاز نبوده است، علوم دیگر را حذف کردند و اگر هم باقی بود از قوت چندانی برخوردار نبود.

این اندیشه از یک سو سبب رکود علمی شدید در ایران شد و از سوی دیگر کارکرد عقل و تفکر در همه زمینه‌ها تعطیل گردید. پیروان این تفکر درصدد بودند همه مسائل را با علم حدیث حل کنند.

به طور کلی علوم عقلی مسائل جدیدی ایجاد می‌کنند و مسائل جدید راهکارهای جدیدی می‌طلبند و این منجر

به تولید علم و پیشرفت می‌گردد؛ اما زمانی که علوم عقلی از جامعه‌ای حذف شود رکود علمی و مانع پیشرفت ایجاد می‌گردد؛ زیرا دیگر مسئله جدیدی ایجاد نمی‌شود تا تلاش عقلانی برای آن صورت گیرد.

این مقاله کوشیده است تا به روش «توصیفی - تحلیلی» و با مراجعه به منابع گوناگون تاریخی مربوط به دوره صفویه، فرضیه مزبور را اثبات کند.

در زمینه علل سقوط تمدن‌ها، نظریات مختلفی مطرح شده است. از منظر ابن خلدون می‌توان عوامل متعددی را در انحطاط و زوال تمدن‌ها و جوامع دخیل دانست؛ اما وی به‌طور مشخص در این زمینه بر دو عامل «عصبیت» و «اقتصاد» تأکید می‌کند.^۱

از منظر توین بی رشد و بالندگی یک جامعه به «اقلیت خلّاق» آن بستگی دارد. این عده خلّاق با نوآوری‌هایشان جامعه را به سمت رشد سوق می‌دهند. اگر در کارایی اقلیت خلّاق خللی وارد شود و آنها نتوانند به وظایفشان به درستی عمل کنند جامعه به سراشیبی سقوط می‌افتد.^۲

به‌طور خاص نیز درباره علت سقوط دولت صفوی، کتاب *سفرنامه کروسینسکی*، اثر یوداش کروسینسکی؛ *مناقب الفضلاء*، اثر میرمحمدحسین خاتون‌آبادی؛ *رساله طب الممالک*، اثر سیدقطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی و *مکافات‌نامه* که نویسنده آن مشخص نیست و غیر آنها، در این زمینه نظریاتی بیان کرده‌اند که می‌توان به مواردی اشاره کرد؛ مانند: فساد سازمان حکومتی، جایگاه اوباش در مناصب دولتی، غارتگری‌های حاکمان شهرها، ولخرجی‌های هنگفت شاه، مالیات‌های کمرشکن، سقوط بازرگانی خارجی، ظلم و ستم، ناامنی جاده‌ها و نظایر آن. اینها از علل مستقیم فروپاشی نظام حکومتی صفویه در زمان شاه‌سلطان حسین دانسته شده‌اند. هیچ‌کدام از این نظریه‌پردازان به‌صورت مستقیم به تغییر متون آموزشی و تغییر رویکرد علمی اشاره نکرده‌اند. این مقاله به دنبال نقش تغییر رویکرد علمی و تغییر متون آموزشی در این افول تمدنی است.

۱. شواهد گسترش علوم عقلی در نیمه اول دوره صفویه

۱-۱. تقسیم‌بندی علوم ذیل فلسفه

در عصر صفوی بر اساس گزارش‌های میدانی و تحلیل‌های شاردن، همه علوم ذیل فلسفه تقسیم‌بندی می‌شد:

...دانشمندان ایران فلسفه را به سه قسمت (فلسفه طبیعی، ماوراءالطبیعه و منطقی) تقسیم کرده‌اند و بنا به تشخیص من، بزرگان ایران نه تنها کلیه فنون فلسفه را در این سه شاخه تحت نظم درآورده‌اند، بلکه کلیه علوم و فنون را در این سه باب طبقه‌بندی کرده‌اند؛ چنان که ریاضی و پزشکی را جزو فلسفه طبیعی، و اخلاق و الهیات را جزو حکمت ماوراءالطبیعه، و صرف و نحو معانی بیان را جزو منطقی شمرده‌اند.^۳

۱. انتظار علوی پور و عباس عابدی، بررسی دیدگاه‌های ابن خلدون درباره‌ی انحطاط تمدن، ص ۳۴.

۲. عطاءالله بیگدلی، بررسی انتقادی نظریه آرنولد توین بی در باب تکوین، رشد و افول تمدن‌ها و نقش دین در تمدن، ص ۱۲.

۳. ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۰۴۰.

بر این اساس با تعطیلی فلسفه در ایران، بسیاری از علوم از جامعه علمی حذف می‌شود؛ زیرا جامعیت علوم عقلی بر اساس این تعریف، وسیع است.

۲-۱. احترام به حکما و صوفیه

مطالعه تاریخ صفویه نشان می‌دهد که تا زمان شاه‌عباس دوم، صوفیان در جامعه دارای احترام بودند و شاه به آنها احترام می‌گذاشت. این در حالی است که در زمان پیش از شاه‌سلیمان برخوردی از طرف علما با صوفیان در کار نبود. البته چند نقل بدون سند قوی نیز گزارش شده، اما آنچه قطعی است از زمان زمامداری اخباریان به بعد بر حوزه علمی و دربار این برخوردها گزارش شده است. تا قبل از این دوره، هم فلسفه و تفکر فلسفی بر ایران حاکم بود و هم صوفیان آماج تعرض نبودند. اما با قدرت گرفتن اخباریان فلاسفه مورد ذم و حتی تکفیر واقع شدند و در کنار فلاسفه، به صوفیان نیز نسبت کفر داده شد.

با مراجعه به کتاب‌های تاریخی علت این برخورد مشابه با صوفیان و فلاسفه مشخص می‌شود: صوفیان نیز اندیشه فلسفی و عقلانی داشتند.

شاردن سفرنامه‌نویس عصر تاج‌گذاری شاه‌سلیمان را درک کرده و درباره علت حمله به صوفیان توسط اخباریان نوشته است:

مکتب فلسفی فیثاغورث به طور کلی مورد قبول همه هندیان و بت‌پرستان سراسر مشرق‌زمین است و اصول فلسفی این دانشمند وسیله جماعتی که «صوفیه» نامیده می‌شوند، میان مسلمانان تعلیم و نشر می‌شود.^۱

پدر آنتونیو دوززو یا علی‌قلی جدیدالاسلام عصر صفویه نیز به این نکته اشاره می‌کند:

مطلب این است که راه نجات در آن است که شخص کمر متابعت احادیث اهل بیت را بر میان بسته، از جاده شرع شریف تجاوز نفرماید؛ نه اینکه مثل صوفیه اعتقاد فاسد از تتبع کتب و اقوال حکمای یونان پیدا کرده، خود را در نزد مردم عوام‌الناس، کامل به قلم بدهند.^۲

با تأسف، در اواخر دوره صفویه رشد و انتشار افکار اخباریگری سبب شد با اندیشه‌ورزی و عقلانی فکر کردن مخالفت شود و هر نوع فعالیتی که حتی رنگ فلسفی و عقلانی داشت مذموم تلقی گردد و برای این طرز تفکر در سطح جامعه نیز فرهنگ‌سازی کردند.

۳-۱. تدریس علوم عقلی و حکمی در مدارس و نظام آموزشی

در نیمه اول دوره صفویه به علت حاکمیت عقل‌گرایی در مدارس، فلسفه در کنار علوم دینی - همچون دوره پیش از صفویه - بسیار مد نظر بود. اوج بالندگی آن در میانه‌های عصر صفوی و در مکتب فلسفی اصفهان است. در این دوره محیط‌های علمی تحت تأثیر جریان عقل‌گرایی قرار داشت؛ جریانی که بر مراکز آموزشی سیطره

۱. همان، ج ۳، ص ۱۰۴۱.

۲. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۶۰۳.

داشت و تحصیل و تدریس فلسفه جزو برنامه‌های درسی بسیاری از مدارس بود و در هیچ‌یک از مدارس ممنوعیت تدریس و تحصیل کتب فلسفی مشاهده نشده و حتی به احتمال فراوان، در برخی از مدارس (مانند مدرسه «شفیعیه» در اصفهان) تحصیل کتب فلسفی نیز از شروط واقف مدرسه بود و طلاب ناچار بودند بعضی از کتب فلسفی را بیاموزند.^۱ آموزش ریاضیات، نجوم و طب نیز در برنامه‌های آموزشی این دوره، به‌ویژه در نیمه اول عصر صفوی رواج داشت.^۲

کمپفر در سفرنامه خود می‌نویسد:

گاهی اوقات در مدارس، فلسفه و ریاضیات تدریس می‌شد. در حساب به آنها هندسه اقلیدس، مجسطی بطلمیوس و هندسه و مثلثات ارائه می‌دهند. علاوه بر اینها آثار خواجه نصیرالدین که بیش از چهارصد سال پیش مقالات فاضلانهای درباره ریاضیات نوشته، درس می‌گویند.^۳

با نگاهی اجمالی به شرح احوال علما و مدرّسان بزرگ دوره صفوی و آثارشان در کتاب **عالم‌آرای عباسی** می‌توان چیرگی گرایش فلسفی را در نظام آموزشی عالمان ایرانی نیمه اول عصر صفوی، از نظر آثار تألیف و همچنین متونی که تدریس می‌شد، به‌روشنی دریافت.^۴

مرحوم مجلسی (ت ۱۰۷۰) نیز به گسترش علوم عقلی در این دوره اشاره دارد. وی در کتاب **لوامع صاحبقرانی** خود به این نکته اشاره می‌کند که به علت رواج بسیار علوم عقلی، به علوم حدیث کمتر توجه می‌شود.^۵ جوردی که به بررسی اوضاع دینی و علمای مهاجر به ایران در عصر صفویه پرداخته، به حاکمیت عقل‌گرایی در مراکز آموزشی ایران در آستانه ظهور صفویه و قرن دهم هجری تصریح کرده است. همچنین با ارزیابی فهرست‌های نسخه‌های خطی مربوط به دوره صفویه که در کتابخانه **آیه‌الله مرعشی نجفی** نگهداری می‌شود، می‌توان به عدم اهتمام به حدیث در نیمه اول حکومت صفویه پی برد. در میان ۳۰۹ کتاب خطی حدیثی موجود در کتابخانه، تنها ۳۱ نمونه آن مربوط به قرن دهم است و دیگر نسخه‌ها متعلق به قرن یازدهم و قرن دوازدهم و چند دهه پایانی دوره صفویه است.^۶

از جمله شواهد دیگر درخصوص بها دادن به علوم عقلی و گسترش آن در نیمه اول دوره صفویه، می‌توان به وقفنامه «مدرسه خان» شیراز اشاره کرد. **الله‌وردی خان** در وقفنامه این مدرسه خطاب به ملاصدرا تصریح کرده است که اختیار تدریس را به شما واگذار می‌کنم تا شما هر درسی را که می‌خواهید در برنامه دروس مدرسه قرار دهید.

۱. موسی‌الرضا بخشی‌استاد، تأثیر جریان‌های فکری بر آموزش فلسفه در مدارس عصر صفویه، ص ۷۳.

۲. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ص ۱۴۰.

۴. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۵. محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ص ۸۱.

۶. موسی‌الرضا بخشی‌استاد، تأثیر جریان‌های فکری بر آموزش فلسفه در مدارس عصر صفویه، ص ۹۵.

ملاصدرا طی آن دوره کتاب‌های فراوان و ارزشمندی تألیف نمود و دانشگاهی به مفهوم واقعی آن روز بنیان گذاشت که در آن افزون بر حکمت، فقه، ادب، نجوم، علم حساب، هندسه، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و شیمی نیز تدریس می‌شد.^۱

شیخ بهائی شیخ‌الاسلام اصفهان در رأس نهاد دینی عصر صفوی قرار داشت. او که بانفوذترین فقیه دوره خود به شمار می‌آمد، دارای رویکردی برخلاف اندیشه اخباری بود. حتی می‌توان گفت: وی در برابر اندیشه اخباری قرار داشت. او جامع علوم عقلی و نقلی بود و آگاهی‌های بسیار او از علوم و فنون گوناگون، شاهدهی بر مخالفت وی با مسلک اخباری است. شیخ بهائی از علم ریاضی، حتی در فقه و علم حدیث استفاده می‌کرد.

خلاصه الحساب، نوشته شیخ بهائی یکی از شاخص‌ترین متون درسی ریاضی در عصر صفوی است که شروح و حواشی بسیاری بر آن نوشته شده است و تا سال‌ها بعد در دوره قاجار نیز در مدارس ایران تدریس می‌شد. **تشریح الافلاک** شیخ بهائی در علم نجوم نیز از مهم‌ترین کتب نجوم در عصر صفوی به‌شمار می‌رفت. این در حالی بود که عالمان اخباری پرداختن به این علوم را تضييع عمر و نادرست می‌دانستند.

زبدة الاصول شیخ بهائی نیز یکی از مهم‌ترین آثار اصول فقه در عصر صفوی است که گرایش اصولی وی را نشان می‌دهد. او همچنین نظریاتی را درباره فقیه جامع الشرائط و حدود اختیاراتش بیان کرده که به‌روشنی مخالف دیدگاه محمدامین استرآبادی و اخباریان است. علاوه بر این، شیخ بهائی به برگزاری نماز جمعه در دوران غیبت اعتقاد داشت و آن را امری مستحب می‌دانست، در حالی که اخباریان به حرمت نماز جمعه در دوران غیبت معتقد بودند.

مرحوم میرفندرسکی (ف ۱۰۵۱ق) از حکمای بزرگ عصر صفوی نیز در **رساله صناعیه**، زبان به انتقاد از عالمانی گشوده است که علمی همچون طب و نجوم را منع می‌کردند و آنان را «عالم نمایان جاهل» نامیده است.^۲ در برابر این نگاه، شیخ حر عاملی از مسیر انتخاب‌شده برای طلاب آن زمان گله داشت و در این باره می‌گوید: وسوسه بر بسیاری از مردم غالب آمده، سعی و کوشش خود را در غیر علوم اهل بیت علیهم‌السلام که از هر لغزش و عیبی منزّه‌اند، مصروف داشته‌اند...^۳

۲. گسترش اخباریگری و تضعیف علوم عقلی در حوزه‌های علمی نیمه دوم صفویه

در نیمه دوم صفویه، به آرامی علوم عقلی در حوزه‌های علمی تضعیف شد. با حاکم شدن اخباریان بر مسندهای حکومتی مثل «شیخ‌الاسلامی» و قدرت گرفتن آنها، علوم عقلی از مدارس و حوزه‌های علمی حذف گردید و آنها بیشتر بر حدیث‌خوانی و علمی که مقدمه تحصیل علم حدیث است، تأکید داشتند.

۱. محمد درخشانی، مدارس عصر صفوی، ص ۶۱

۲. موسی الرضا بخشی استاد، تأثیر جریان‌های فکری بر آموزش فلسفه در مدارس عصر صفویه، ص ۷۵.

۳. محمدین حسن حرعاملی، ثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۱۹.

در ادامه، به بخشی از شواهد این مسئله اشاره می‌شود:

۱-۲. گرایش فکری عالمان و مسئولان حکومتی

از جمله شواهد رشد اخباریگری و محدودیت علوم عقلی، گرایش فکری و اندیشه عالمان بزرگی است که مسئولیت‌های شیخ‌الاسلامی و استادی را در دربار صفویه داشتند و دارای رویکرد اخباری و ضدیت با مباحث حکمی و فلسفی بودند.

علامه مجلسی در نفی پرداختن به مباحث عقلی و تجربی، در باب «ابر و باران و شهاب» در کتاب «السماء و العالم» بحار الانوار، پس از نقل اقوال مختلف می‌نویسد:

اقول: این آن چیزی است که قوم در این مقام ذکر کرده‌اند، و همگی با آنچه در لسان شریعت وارد شده مخالف است، و انسان مکلف به خوض و تفکر در حقایق این امور نیست، اگر این امور از زمره اموری بود که برای مکلف سود داشت، صاحب شرع بیان آنها را مهمل نمی‌گذاشت، و حال آنکه در اخبار فراوانی از تکلف آنچه انسان به دانستن آن امر نشده، نهی وارد گردیده است.^۱

مجلسی دوم به صورت واضح و روشن با علوم تجربی مخالفت می‌ورزید و فکر و تحقیق در این باره را کاری بیهوده به حساب می‌آورد. اگر در جامعه‌ای رئیس دانشمندان آن اینچنین سخنی بیان کند و در رأس امور اجرایی نیز باشد و مدارس در اختیار وی، به‌طور حتم تا جایی که امکان دارد، خط سیر دانش را مدیریت می‌کند.

به نظر علامه مجلسی خواص ادویه و انواع آن و تناسب آنها با امراض، با عقل و تجربه به‌دست نیامده، بلکه این علوم از اخبار رسولان ﷺ اتخاذ شده است.^۲

به نظر علامه مجلسی، عقاید دینی کسبی نیست. انبیا و ائمه هم به اکتساب و نظر و نیز به تتبع کتب فلاسفه و برگرفته از علوم زنادقه دعوت نکرده‌اند.^۳

او همچنین از کسانی که زمانی در پی علوم عقلی بودند و پس از آن به حدیث اهل بیت ﷺ روی آوردند، ستایش بسیار می‌کند.^۴

مجلسی دوم در پاسخ کسی که از وی درباره طریقه حکما پرسیده بود، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

اما مسئله اولی، یعنی طریقه حکما و حقیقت بطالان آن را باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول مستقل می‌دانست، انبیا و رسل برای ایشان نمی‌فرستاد و همه را حواله به عقول ایشان می‌نمود، و چون چنین نکرده و ما را به اطاعت انبیا مأمور گردانیده و فرموده است: «ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ و ما نهاکمُ عنهُ فاتنوهُ»، پس در زمان

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳. همان، ج ۵۹، ص ۲۰۳.

۴. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۵۹۱.

حضرت رسول (ﷺ) در هر امری به آن حضرت رجوع نماید. و چون آن حضرت را ارتحال [به عالم بقا] پیش آمد، فرمود که «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترت اهل بيتي» و ما را حواله به کتاب خدا و اهل بیت خود نمود، و فرمود که کتاب با اهل بیت من است و معنی کتاب را ایشان می دانند. پس ما را رجوع به ایشان باید کرد در جمیع امور دین، از اصول و فروع دین. و چون معصوم (ع) غایب شده، فرمود که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبّه شود به آثار ما و راویان احادیث ما. پس در امور، به عقل مستقل خود بودن و قرآن و احادیث متواتر را به شبهات ضعیف حکما تاویل کردن و دست از کتاب و سنت برداشتن، عین خطاست.^۱

میرمحمدصالح خاتون آبادی شیخ الاسلام اصفهان و داماد مجلسی دوم در ذیل سرگذشت خود، می نویسد که به علوم عقلی علاقه داشته، اما در ملاقاتی با مرحوم مجلسی ارشاد شده و به علم حدیث روی آورده و سی سال در خدمت ایشان بوده است.^۲ وی کسی را عالم حقیقی می داند که به علم حدیث می پردازد و حتی گروهی را که به کتبی مثل *التشفاء و الاثارات* مشغول می شوند، «جاهل» می نامد.

شیخ حر عاملی (م ۱۰۴۴ق) پس از ذکر روایاتی در ستایش عقل، درباره عدم حجیت آن می نویسد: هیچ یک از روایاتی که درباره عقل وارد شده، به تنهایی بر حجیت آن در هیچ یک از احکام شرعی دلالت ندارد.^۳

شیخ حر عاملی در موضعی از *الفوائد الطوسیه* می نویسد که بر فرض تسامح در قبول نظر معاصران مبنی بر استدلال امام (ع) به وسیله دلیل عقلی بر ابطال رؤیت خداوند، این استدلال موجب جواز عمل به عقل برای دیگران نیست؛ زیرا قیاس به خاطر وجود فارق، باطل است و تنها ائمه اطهار (ع) از کمال عقل برخوردارند، نه دیگران.^۴ علامه مجلسی نیز درباره عدم حجیت عقل در بخش دیگری از *بحار الانوار* می نویسد: ای برادران دینی، بر اساس عقل های خود سخن مگویید، به ویژه در مسائل دینی و امور الهی؛ زیرا فراوان دیده می شود که احکام بدیهی عقل با پندارهای آشکار وهم درمی آمیزد.^۵

علامه مجلسی درباره تلاش خود به منظور فراگیری علم چنین می نویسد:

من در آغاز جوانی، بر فراگیری همه علوم حریص بودم و از هر چشمه ای، جرعه ای گوارا نوشیدم و بعد باور کردم علمی به درد معادم می خورد که از منبع وحی و از خاندانی که جبرئیل بر آن نازل شده، گرفته شود. از این رو، تفحص از اخبار ائمه اطهار (ع) را اختیار کردم.^۶

او تنها تعقلی را معتبر می داند که موافق با قانون شریعت باشد.^۷

۱. همان.

۲. علی دوانی، علامه مجلسی؛ بزرگمرد علم و دین، ص ۳۶۹.

۳. محمدبن حسن حرعاملی، *الفوائد الطوسیه*، ص ۳۵۴.

۴. همان، ص ۴۲۸.

۵. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۷، ص ۳۰۶.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۰۳.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۰۳.

محمدحسین تبریزی، آخرین ملاباشی عصر صفوی و روحانی بانفوذ دربار سلطان حسین بود. وی بر اساس شرح مختصری که *تتمیم امل الأمل* ذکر شده، است سه بار کتاب *التشافی* سید مرتضی را تدریس کرده و بر آن حاشیه زده است. او می‌گوید که فرد دنیاطلبی بوده و عاقبت به خیر نیز نشده است.^۱ ملاباشی نفوذ فراوانی بر شخص شاه حسین داشته و یکی از وزیر اعظم‌های صفوی به‌وسیله او از کار برکنار و نابینا شده است. برخی می‌گویند: اگر او بود و یا اگر با عدم عزل شاه حسین مخالفت می‌کرد، فتنه افغان‌ها خنثا می‌شد.^۲

علی‌قلی جدیدالاسلام (از نویسندگان اواخر عصر صفوی و از طرفداران اندیشه اخباری) کتاب *هدایة الضالین* را در بطلان فلسفه نوشت. او رواج فلسفه را از اقدامات خلفای عباسی می‌دانست تا بدین‌وسیله مردم از علوم و احادیث ائمه علیهم‌السلام غافل بمانند:

اما به اعتبار غلبه و کثرت علمای دینی که فقیه و تابع احادیث اهل بیت‌اند و از بیم تندباد پادشاه اسلام - الحمدلله و المنه - غبار وجود ایشان پیش چشم کسی نمی‌تواند گرفت، بلکه خفاش‌وار روزها در زاویه‌ها، زَنار کفر خود و الحاد را ظاهر ساخته، شیطان‌وار به آن زَنار صید دل‌ها می‌نمایند.^۳

این روایت جدیدالاسلام نشان از غلبه اخباری‌ها با پشتیبانی شاه صفویه دارد.

وی در کتاب خود از بانیان و مسئولان مدارس خواست اهل حدیث را در مدارس نشانند و به‌گونه‌ای عمل کنند که اهل فلسفه و حکمت‌خوانان از مدرسه اخراج شوند و نتوانند به مدرسه وارد گردند تا بدین‌وسیله، طالبان حدیث و اخبار امامان معصوم علیهم‌السلام در مدارس فزونی یابند. او در این باره می‌نویسد:

آنان [بانیان مدارس] مبلغ خطیری را که به هزار زحمت به‌هم رسانیده‌اند، از برای ثواب آخرت صرف کرده، مدرسه می‌سازند؛ وقف برای آن قرار می‌دهند تا علما پیدا شوند و شیعیان را به دین حضرت آگاه گردانند که نیت ایشان چه چیز بوده و آخر به کدام علم مشغول گشته‌اند. من نمی‌گویم مدرسه بناکردن خوب نیست، این را می‌گویم که اگر اهل علم حدیث و دینداران را در آن نشانند و بی‌دینانی چند که به‌غیر از افلاطون و ارسطو کسی دیگر را نمی‌شناسند اخراج کنند و راه ندهند، حسنه‌اش زیاده از حسنه اصل بنای مدرسه خواهد بود.^۴

ملا محمدطاهر قمی (م ۱۰۹۸ق) که سخنانی را علیه صوفیان در کتاب *الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة* نوشته، در این کتاب، فیلسوفان را نیز به باد انتقاد گرفته است. وی کتابی دیگر دارد به نام *حکمة العارفین* که آن نیز در رد فیلسوفان است. او همان کسی است که ملا محسن فیض را به سبب آنکه تمایلی به حکمت و عرفان داشت، «شیخ مجوسی» می‌خواند.^۵

اندیشه‌هایی که ذکر شد خلاصه افکار شیخ‌الاسلام‌های صفویه بود که در عصر پادشاهی شاه سلیمان و

۱. عبدالنبی قزوینی، *تتمیم امل الأمل*، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. رسول جعفریان، *صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست*، ج ۲، ص ۶۷۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۶۷۷.

۵. محمدباقر خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ج ۴، ص ۱۴۶.

شاهسلطان حسین قدرت اجرایی صدر را - که یک فرد سیاستمدار و عالم بود - گرفتند. واضح است زمانی که افرادی با این افکار بر حوزه‌های علمی کشوری مسلط شوند و همه مدارس و حق نصب و عزل مدیران و مدرّسان را در اختیار داشته باشند جز رکود علمی ثمره‌ای نخواهد داشت و در نتیجه نیروی انسانی کارآمد تربیت نخواهد شد. رواج اندیشه اخباری و رونق یافتن علم حدیث در اواخر عصر صفویه و ایستایی علوم عقلی، به‌ویژه فلسفه، بر فضای علمی این دوره تأثیر فراوانی گذاشت و سبب شد در بسیاری از مدارس، علم تنها منحصر به فقه و حدیث گردد و فلسفه جایگاه ممتاز خود را از دست بدهد. علاوه بر فلسفه، علوم دیگر نیز از حوزه‌ها حذف شد و یا بسیار کم‌رنگ شد.

کارری سفرنامه‌نویس عصر شاهسلطان حسین به غلبه ادبیات عرب در مدارس و حوزه‌های علمی اشاره می‌کند.^۱

۲-۲. مخالفت با علوم عقلی در وقفنامه‌های مدارس علمیه

یکی از شواهد مهم تضعیف علوم عقلی و رشد گرایش اخباریگری نگاه واقفان آن مدارس علمیه، به‌مثابه منابع اصلی مالی این مدارس است. با مطالعه وقفنامه‌های ابتدای قرن دوازدهم، به نکته قابل‌توجهی در این وقفنامه‌ها می‌توان پی برد و آن گرایش واقفان به ممانعت از پرداختن مدرّسان و طلاب به حکمت و فلسفه و تصوف است. در یکی از این وقفنامه‌ها آمده است:

و هرگاه مدرّس و طلبه به افاده و استفاده علوم حکمیه که مخالف شریعت باشد، بدون نقض و ابطال و غیر آن

اشتغال نماید، وظیفه ایشان را قطع نموده و اخراج نمایند.^۲

در وقفنامه «مدرسه سلطانی» این نکات ذکر شده است:

و باید که مدرّس در ایامی که به جهت درس گفتن در مدارس معهودات، بلامانع در مدرسه مبارکه به مباحثه و

مدرسه علوم شریعه از احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام و تفسیر فقه و اصول و مقدمات آنها از عربی و نحو و صرف و منطق

و سایر علوم که تعلیم و تربیت آنها مشروع باشد و به‌قدر متعارف و معهود از هر یک که مناسب داند، اشتغال

نماید و اقلأً یک درس او یکی از کتب مشهور احادیث شریفه اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد و از مباحثه کتب حکمت صرف و

تصوف در مدرسه مبارکه احتراز نماید.^۳

مشهورترین اوقاف مربوط به خاندان سلطنتی در سال ۱۱۱۵ق مربوط به مریم‌بیگم است که در این وقفنامه از جمله

شرایطی که برای طلاب مدرسه وضع کرده، اشتغال به مباحث فقهی و حدیثی و پرهیز از مطالعه کتب حکمی و

فلسفی است:

از جمله این شروط، این است که باید سکنه مدرسه مذکوره مشغول تحصیل علوم دینی که فقه و حدیث و

تفسیر و مقدمات آنهاست... باشند... و باید کتاب‌های علوم و باید کتاب‌های علوم وهمیه، یعنی شکوک و شبهات

۱. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۱۴۷.

۲. منصور صفت‌گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۳۳۱.

۳. عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۱۶۹.

که به علوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است، مثل شفاء و اشارات و حکمة العین و شرح هدایت و امثال ذلک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند.^۱

این در حالی است که وقفنامه‌های قبل از شاه‌سلیمان صفوی به صورت عمومی و همگانی برای تحصیل علم وقف شده است؛ مانند وقفنامه شاه‌عباس اول که در سال بیست و یکم فرمانروایی خود این‌گونه نگاشته است:
... و صارف مصروفی اوقاف مذکور را به رأی متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق‌التولیه، به مصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف سرکار وجه معاش خدمه و مجاوران و زوآر و ارباب فضل و کمال و صلحا و نقبا و طلبه علوم هر محل و آنچه رأی متولی اقتضا نماید...^۲

به این نکته باید اذعان کرد که مدارس عصر صفویه توسط اوقاف اداره می‌شد و اگر دولت نیز کمکی می‌کرد به‌وسیله وقف صورت می‌گرفت. با توجه به این نکته، وضعیت گرایش علوم در اواخر صفویه مشخص می‌شود.

۳. تأثیرات تغییر رویکرد علمی و آموزشی

۳-۱. افول مظاهر تمدنی

از جمله مظاهر تمدن، معماری، شهرسازی و هنر است. از سوی دیگر هم می‌دانیم که تأسیس بنا و معماری و هنر و شهرسازی نیاز به علوم عقلی و تجربی، مثل مهندسی و ریاضی دارد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد بیشتر بناهای قابل توجه و تمدنی دوره صفویه در زمان گسترش و اوج علوم فلسفی و عقلی در ایران دوره صفوی ایجاد گردیده است؛ اما این علوم در اواخر صفویه حذف و یا کم‌رونق شد؛ مثلاً، در زمان شاه‌عباس دوم که توجه به علوم عقلی و تجربی زیاد بود، بناهای بسیاری ساخته شد. وی عمارت «عالی‌قاپو» را در سال ۱۰۵۴ بنا نهاد. عمارت «سعادت‌آباد» را در سال ۱۰۵۶ بر کنار زاینده‌رود ساخت. عمارت «چهل‌ستون» را در سال ۱۰۵۷ و «بند زاینده‌رود» را در سال ۱۰۶۵ و «پل زاینده‌رود» را در سال ۱۰۶۸ و طرح عمارت «خلوتخانه» و «دیوانخانه» و «طاووسخانه» را در سال ۱۰۶۸ پایه‌ریزی کرد. تعمیر مسجد «جامع» اصفهان را در سال ۱۰۷۱ به اتمام رسانید. در مازندران نیز طرح عمارت و دریاچه و باغچه «همایون پشته» را در سال ۱۰۶۴ در اشرف مازندران اجرا نمود.^۳

بناهای آن زمان را سفرنامه‌نویس‌های اروپایی از نظر عظمت و ظرافت، با معماری‌های اروپا مقایسه و بلکه برتر از آنها دانسته‌اند،^۴ تا آنجا که ورنیه هم به این نکته اذعان دارد.^۵

۱. همان، ص ۲۹۹.

۲. ولی قلی شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. عبدالحسین وائی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۱۱۰.

۴. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۷۷.

۵. پترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۲۹.

این در حالی است که لارنس لاکهارت یکی از پژوهشگران تمدن صفویه، هنر و معماری اواخر صفویه را رو به زوال می‌داند. وی برای نمونه، «مدرسه چهارباغ» را مثال می‌زند و می‌گوید: هرچند ساختمان زیباست، ولی با دید فنی، انحطاط در هنر و کاشی‌های آن مشهود است. وی درباره نقاشی اواخر صفویه نیز تنزل و انحطاط را بسیار محسوس می‌داند.^۱ وی درباره افت معماری و ساخت‌وساز در دوره شاه‌سلیمان، به این نکته اشاره می‌کند که شاه‌سلیمان عمارت عمده‌ای بر پا نکرد و تنها بخش‌هایی به ساختمان‌ها و عمارات موجود افزود؛ مانند ایجاد گنبد کوچکی در درب امام (قرن پانزدهم) و نمازخانه کوچک مجلسی در مسجد «جامی». همچنین چند عمارت را هم تعمیر کرد.^۲ همچنین موارد دیگری مانند شهر جدید فرح‌آباد که به ویرانه تبدیل شده است.

این میزان از ساخت‌وساز نسبت به آثاری که از زمان شاه‌عباس اول و دوم برجای مانده، خود نشان از افت علم مهندسی و معماری دارد. هنر و ادبیات نیز مثل سایر رشته‌ها در سی یا چهل سال آخر عهد صفوی به طور کلی راه تنزل و انحطاط پیمود.^۳

۲-۳. انجماد فکری و رکود علمی

تغییر متون آموزشی نوعی اخباریگری - چه معتدل و چه افراطی - را بر فضای تمدنی صفویه غالب کرد که عقل را از صحنه مدیریت خارج ساخت و نوعی انجماد فکری را حاکم گرداند.

جعفریان یکی از پژوهشگران عصر صفویه بر این اعتقاد است که نگاهی به دوره ۲۴۰ ساله حکومت صفوی می‌تواند دگرذیسی در اندیشه دینی را در گذار از تصوف شیعی به تشریح فقاهت نشان دهد. در این میان، تصوف جای خود را با عرفان و فلسفه عوض کرد و همراستا با رشد اخباریگری، ابتدا عرفان و فلسفه ضربه دید و پس از آن فقه مبتنی بر اجتهاد و اصول. تنها چیزی که بر جای ماند یک نگرش اخباری بود که نه به ظواهر قرآن توجهی داشت، نه چندان به عقل و استدلال پایند بود و نه یک فقه استدلالی زنده در اختیار داشت. عرفان و فلسفه هم مطرود شده بود.

در اینجا بود که تقریباً بن‌بستی برای اندیشه دینی به وجود آمد و به‌نحوی دور زدن در اخبار و احادیث بود، آن هم اخباری که بسیاری از آنها ضعیف بود. به همین‌سان، نگرش اخباری مجبور بود تا هرچه هست جمع‌آوری کند و به‌کار برد. به هر روی، نفس رکود فکر مذهبی و درآمدن آن از افراط صوفیگری و افتادن آن در دام تفریط اخباریگری، یک مشکل فکری مهم برای دوره اخیر صفوی بود که طبیعی‌ترین نتیجه آن جلوگیری از جولان عقل و اندیشه و خرد است.^۴

۱. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۴۲۵.

۲. همان، ص ۴۱۳.

۳. همان، ص ۴۲۵.

۴. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۲۰۷.

به قول شاردن، زمانی یک شاهزاده کور صفوی مثل بزرگ‌ترین ریاضیدان اروپایی مسئله‌های چندمجهولی را درست حل می‌کرد.^۱ در زمان شاه‌عباس دوم، رجال و امرا کسانی بودند که به دانش علاقه‌مند بودند و حتی در هنگام تبعید، مشغول آزمایش اختراعات خود بودند، به‌ویژه برای بالا بردن آب از پایین به بلندی که در این فن مهارتی به دست آورده بودند.

محمدبیگ وزیر شاه‌عباس دوم دنبال اختراع و فرد متفکری بود و چیزهای زیادی اختراع کرده بود^۲ و در زمانی شاهان صفویه قپان پنبه درست می‌کردند.^۳ اما در اواخر دوره صفویه پادشاهان صفویه در کلاس‌های دروس حوزوی که علوم عقلی و تجربی آن حذف شده بود حضور داشتند، بر اثر مرور زمان دچار خرافات به جای درمان عقلانی مسائل شدند.

در انجماد فکری، دیگر مشورت و شورا معنا ندارد و نوعی جزم اعتقادی بر اساس متون اخباری و فهم بدون تعقل را حاکم می‌کند. برای نمونه، شاردن از زمان شاه‌سلیمان صفوی گزارش می‌دهد که تربیت نیروی نظامی و هزینه برای ارتش را نوعی صرف هزینه در امور بیهوده می‌دانند.^۴ این از انجماد فکری است که وقتی همه امور به مشیت الهی سپرده شود هزینه در امور نظامی بیهوده فرض گردد.

در منابع گوناگون ذکر شده است که شاه‌حسین صفوی به شدت تحت تأثیر افکار و تصمیمات حکیم‌باشی و ملاباشی دربار بود و آن دو مسئول دخالت‌های بیجا در امر سپاه بودند.^۵ ملامحمدحسین ملاباشی نوه دختری علامه مجلسی و یکی از شاگردان وی محسوب می‌شود.

این موارد حکایت از آن دارد که با حذف یا تضعیف علوم عقلی و رویکرد عقلانی، دیگر تخصص در رشته‌ها هم معنا ندارد و هر کس به خودش این اختیار را می‌دهد که در همه امور دخالت کند.

۳-۳. گسترش خرافات و تضعیف تدبیر و عقلانیت در اداره کشور

این رکود علمی و انجماد فکری نشانه سوء مدیریت پادشاه و مدیران ارشد اواخر صفویه و ناکارآمدی آنها بود. گزارش‌های سفیر ترکان دوری/فندی که این زمان ایران را ترک گفت، دقیقاً با گزارش دو سال بعد همتای روسی او ولینسکی [Voleynsky]، مبنی بر اینکه حکومت صفویان به نقطه انفجار و انحطاط خود رسیده - چون فاقد افراد کارآمد در رأس تشکیلات حکومتی است - همخوانی دارد.

لاکهارت در شورش‌هایی که در زمان شاه‌حسین اتفاق افتاد، به‌ویژه شورش افغان‌ها می‌نویسد: باید متذکر شوم

۱. ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۴۲.

۲. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۴۴.

۳. ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۲۰۴.

۵. میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۴۹.

که ایرانی‌ها فاقد پول و سرباز نبودند، ولی لشکریان آنها تربیت و تجربه لازم را نداشتند و بدتر از همه آنکه فرمانده لایقی در میان آنها دیده نمی‌شد.^۱

یکی از آثار تضعیف رویکردهای عقلی و حکمی گسترش خرافات و سحر و بیان کاهنان بود. برای نمونه، سلطان حسین در یک فرمان خرافی دستور داد به سربازان آبگوشت سحرآمیز بدهند. ماجرا از این قرار بود که یکی از فرماندهانش گفته بود: اگر سربازانش از آن آبگوشت بخورند نامرئی خواهند شد و بدین سان می‌توانند بر دشمن پیروز شوند. قرار شد در چند ظرف، هر کدام دو ران بز بر بپزند و ۳۲۵ دانه نخود در آن بریزند که بر هریک از آنها دختر باکره‌ای ۳۲۵ بار کلمه شهادت خوانده باشد.^۲

نمونه دیگری از نگاه‌های خرافی واقعه آتش گرفتن «چهل ستون» است. در شب دوازدهم ژانویه ۱۷۰۶، شاه با درباریان خود در چهل ستون با شکوه و جلال تمام مشغول صرف شام بود. ناگهان یکی از ستون‌های بلند چوبی کاخ آتش گرفت و در مدت کوتاهی حریق به سایر ستون‌ها و قسمتی از سقف سرایت کرد. می‌گویند: شاه سلطان حسین به کسی اجازه نداد آتش را خاموش کند و در برابر این حادثه گفت: «اگر اراده خداوندی بر این قرار گرفته است که این تالار سوخته شود، با آن مخالفتی نخواهم کرد». با وجود این اعتقاد شاه به جبر و تفویض، اگرچه ساختمان به‌سختی آسیب دید، ولی آن‌گونه که گفته شده، کاملاً خراب نشد و بعداً اجازه داد که چهل ستون را مرمت کنند.^۳

آرتمی ولینسکی سفیر روس در یادداشت‌های روزانه خود، درباره شاه سلطان حسین چنین می‌نویسد:

...حتی میان عوام الناس نیز چنین ابله‌ی کمتر یافت می‌شود، تا چه رسد میان تاجداران. بدین سبب، در هیچ کاری مداخله نمی‌فرماید و تمام امور را به اعتمادالدوله^۴ خود که از هر چارپایی ابله‌تر است، محول می‌سازد. این شخص به قدری در نظر شاه مقرب است که چشم شاه به دهان اوست و هرچه بگوید، همان است و بس. به این سبب، اینجا از شاه کمتر یاد می‌کنند، فقط نام او بر سر زبان‌هاست...^۵

خرافات حتی به سطح جامعه هم رسوخ کرده بود. کارری یکی از سفرنامه‌نویسانی که در عصر شاه حسین وارد ایران شد، از رسوخ خرافات به‌جای راهکارهای علمی سخن می‌گوید:

روز پنجشنبه از میدانی که چوبه دار مجازات و اعدام در آن نصب شده است، می‌گذشتم. عده‌ای از زنان باچادر را دیدم که از زیر جسد آویزان رد می‌شدند. معلوم شد که این زن‌های خرافی برای آنکه بچه‌دار شوند، به این کار اقدام می‌کنند. البته پولی هم برای این کار به شاگرد میرغضب که در پای چوبه دار ایستاده، می‌دهند. اگر به چشم خود این موضوع را ندیده بودم هرگز باور نمی‌کردم که زن‌هایی پیدا شوند که عقیده داشته باشند جسد مرده

۱. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۲۲۲.

۳. همان، ص ۳۵.

۴. «اعتمادالدوله» لقب صدراعظم بود.

۵. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۴۲۰.

می‌تواند آنها را باردار کند. عقیده راسخ دیگری که در میان این زن‌ها متداول است، این است که اگر از روی جوی فاضلاب حمام مردانه چند مرتبه به این سو و آن سو بپرند باز حامله شدن آنها به سرعت صورت می‌گیرد.^۱

شاردن به نقل از کلاتر اصفهان، یکی از علت‌های تباهی و بی‌کفایتی ارتش و سپاه ایران را خرافات و اوهام ستاره‌شناسی ذکر می‌کرد و می‌گفت: اخترشناسان بر اطلاق، مردمانی سست و کم‌جرت و ترسنده‌اند.^۲

محمد هاشم عاصف فاصله گرفتن از امور عقلی را این‌گونه تشریح می‌کند:

امور خرسالچی و زاهدی چنان بالا گرفت، و امور عقلیه و کارهای موافق حکمت و تدبیر در امور، نیست و نابود گردید.^۳

رستم التواریخ می‌نویسد: در دوران شاه حسین به علت آنکه این دولت را برای همیشه پاینده می‌دانستند و قضای الهی را بر آن می‌دیدند، سیاست و کشورداری بر اساس عقل را رها کردند.^۴ وی با اشاره به کلام شیخ سعدی که گفت: «احکام الامور بالتدبیر» می‌گوید:

سلطان جمشیدنشان و ارکان دولتش از قانون و سستی که سلاطین ماضیه، خصوصاً آبا و اجدادش داشتند، انحراف ورزیدند و از مواعد حکمت، تجاوز نمودند و این کلام معجز نظام را فراموش نمودند.^۵

نویسنده **رستم التواریخ** نقل می‌کند: زمانی که شاه حسین به ارکان دولت گفت: آن قدر غفلت کردید که دشمن به خانه من رسید، در جواب او گفتند:

جهان پناها! هیچ تشویش مفرما و دغدغه به خاطر خطیر مبارک، راه مده که دولت خداداده تو مخلص است. و در این وقت، مشیت الله قرار گرفته که نیروی بخت فرخنده تو و فیروزی طالع سعد تو بر جهانیان ظاهر گردد. توکل بر خدا کن و صبر پیشه کن و آرام داشته باش که از قوت طاعت، کار درست خواهد شد.^۶

روحانی‌نماهای دربار در پاسخ می‌گفتند:

همه اهل ایران، خصوصاً اهل اصفهان، شب و روز دعا به دولت روزافزون تو می‌کنند. دشمنان تو ناگهان نیست و نابود و مانند قوم عاد و ثمود مقفود خواهند شد!^۷

منجمان در پاسخ می‌گفتند:

ستاره اصفهان مشتری است. احتراق یافته و در وبال افتاده. از وبال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود. بعد مقارنه سعدین می‌شود و ناگاه دشمنان مانند بنات‌النش، متفرق و پراکنده می‌شوند و خدای تعالی این اساس را برپا نموده که قوت طالع تو را بر عالمیان ظاهر گرداند.^۸

۱. جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۳۵.

۲. ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۲۰۳.

۳. محمد هاشم آصف، رستم الحکماء، رستم التواریخ، ص ۹۷.

۴. همان.

۵. همان، ص ۹۸.

۶. همان، ص ۱۲۷.

۷. همان، ص ۱۱۷.

۸. همان.

کسانی که اهل سحر و جادو بودند در زمان محاصره اصفهان می گفتند:

ما متعهد می‌باشیم که هفت چله، پی‌درپی در مندل، در خلوتی، عبدالرحمان - پادشاه جن - را با پنج‌هزار کس از جنیان بر دشمنان تو، غالب و مسلط کنیم که در یک شب، احدی از دشمنان تو را زنده نگذارند.^۱

مرعشی صفوی می‌نویسد: *امیر/اویس چندصباحی* که در اصفهان بود، پی برد که در کشور تدبیر و عقلانیتی حاکم نیست و با کمی تدبیر، می‌توان بلاد ایران را تسخیر کرد.^۲

مرعشی صفوی به موارد متعددی از سوءتدبیرهای این دوره اشاره می‌کند؛ مانند فتح‌علی‌خان ترکمن واقعه شیخ‌بهاء‌الدین استیری و غیره.^۳ اوج بی تدبیری دربار صفوی را مرعشی صفوی این‌گونه ذکر می‌کند: محمود محمد با اسدالله‌خان می‌جنگد و او را می‌کشد و سرش را برای دربار صفوی می‌فرستد و می‌نویسد:

به درگاه گردون‌مساس پادشاهی با عریضه عفو تقصیرات والد خود و اینکه هرچند والد او باغی و طاعی بود، من از افعال او بری و مستعفی‌ام و به فحوای آیه کریمه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» اگر از تقصیر این غلام درگذرند هرآینه با افواج و قبیله خود از این جانب و سرداری که از حضور فیض گنجور برای قلع و قمع فرقه ابدالی تعیین شود از آن جانب، هرآینه در تسخیر هرات، کمال بندگی و فرمان‌پذیری به عمل خواهیم آورد.

اهالی بی‌عقل دربار او را ملقب به حسین‌قلی‌خان نمودند و برای او خلعت فرستادند. محمود از اقدام ابلهانه آنان به اوج تزلزل در دربار ایران پی برد و به فکر لشکرکشی به آن دیار افتاد.^۴ این ماجرا در *جهانگشای نادری* هم ذکر شده است.

کارری می‌نویسد: پادشاه فرمان‌های ضد و نقیض صادر می‌کند که این خود نشان از انحطاط و پایان کار صفوی دارد.^۵

نتیجه‌گیری

تمدن‌ها بر پایه فکر و تعقل و نیروی انسانی متفکر شکل می‌گیرند و هرچه نیروی انسانی قوی‌تر باشد، در رشد تمدن مؤثرتر است و هرچه این نیروی انسانی از لحاظ علمی ضعیف‌تر شود، تمدن زودتر نابود می‌گردد. دولت صفویه در نیمه اول خود با استفاده از ترکیب فلسفه و عقلانیت ایرانی و مکتب تشیع و بها دادن به علوم عقلی و تجربی و فلاسفه و حکما، موفق به ایجاد تمدن نوینی در سرزمین ایران گردید و تا زمان شاه‌عباس دوم که اندیشه اخباریگری هرچند معتدل بر حوزه‌های علمی حاکم نشده بود، در حال پویایی و رشد بود.

اندیشه اخباریگری که توسط *استرآبادی* از سرزمین مکه وارد تمدن صفویه شد و در بین علما و مسئولان این

۱. همان.

۲. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۵.

۳. ر.ک. مجمع التواریخ، ص ۵.

۴. میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۵۳.

۵. جملی کارری، سفرنامه کارری، ص ۶۲.

حکومت گسترش یافت، زمینه‌ساز سقوط صفویه گردید. با تغییر رویکرد علمی در مدارس علمیه و حذف علوم عقلی و تجربی و حکمی و مقابله با صوفیان و فلاسفه و انحصار علم در مباحث نقلی و حدیثی، سراسیمگی سقوط تمدن صفویه آغاز شد. نتیجه این رویکرد زوال نمادهای تمدنی، مثل هنر، معماری و شهرسازی و همچنین بی‌تدبیری و نبود عقلانیت در اداره کشور بود. همچنین دوری از فضای عقلانیت و تفکر زمینه‌ساز رشد خرافات و اعتماد به سحر و جادو و ستاره‌شناسی خرافی و کهنات و نگاه نادرست به قضا و قدر و مشیت الهی شد.

گسترش این نوع نگاه‌ها در میان عالمان و حاکمان و فرماندهان و اطرافیان شاهان آخر صفوی، به‌ویژه شاه‌سلطان حسین موجب عدم تربیت نیروهای آزموده و توانمند و فقدان عقلانیت و تدبیر در اداره کشور و دفع خطر دشمنان شد. نتیجه این فضای رکود علمی و عقلانیت و انحطاط فکری شکست حکومت صفویه در حمله افغان‌ها و زوال تمدن صفوی گردید.

تجربه اخباریگری در عصر صفویه تجربه تلخی است که نباید بار دیگر تکرار شود. البته باید به این نکته اذعان کرد که قبول اندیشه غرب بدون تفکر، خود نوعی اخباریگری است. اگر به تفکر و عقلانیتی که در اسلام بر آن تأکید شده، عمل شود، موجب رشد و تکامل جامعه خواهد گردید.

منابع

- استرآبادی، محمدامین، *الفوائد المدنية*، قم، دارالنشر لأهل البيت، ۱۳۶۳.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، ترجمه محمدتقی ایروانی قم، اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بخشی استاد، موسی الرضا، «تأثیر جریان‌های فکری بر آموزش فلسفه در مدارس عصر صفویه»، ۱۳۹۴، *تاریخ فلسفه*، ش ۴، ص ۶۷-۸۴
- _____، «علم حدیث و تأثیر جریان‌های فکری عصر صفویه بر آموزش آن در مدارس»، ۱۳۹۱، *تسبیح‌شناسی*، ش ۴۰، ص ۹۱-۱۰۸.
- بوسه، هریرت، *پژوهشی در تسکيلات دیوان اسلامی بر مبنای اسناد دوران آق‌قویلیو قرانقویلیو صفوی*، ترجمه غلامرضا وره‌رام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- بهشتی، ابرهیم، *اخباریگری (تاریخ و نقد)*، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۰.
- بیگدلی، عطاءالله، «بررسی انتقادی نظریه آرنولد توین بی در باب تکوین، رشد و افول تمدن‌ها و نقش دین در تمدن»، ۱۴۰۱، *مطالعات میان‌رشته‌ای تمدنی انقلاب اسلامی*، ش ۴، ص ۱۱-۳۱.
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تا ورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، سنائی، ۱۳۹۰.
- ترکمان، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ترجمه ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- جزایری، سیدنعمت‌الله، *الانوار النعمانية فی معرفه النشأة الانسانية*، تبریز، بنی‌هاشم، ۱۳۸۲.
- جعفریان، رسول، *صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست*، تهران، حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- _____، *علل برافتادن صفویان*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- جملی کارری، جوانی فرانچسکو، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- حرعاملی، محمدبن حسن، *اثبات الهداه بالانصوص والمعجزات*، قم، بی تا، ۱۴۰۴ق.
- _____، *الفوائد الطوسیه*، ترجمه سید مهدی لاجوردی، قم، المطبعة العلمیه، ۱۴۰۳ق.
- خوانساری، محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، ترجمه اسدالله اسماعیلیان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰.
- درخشانی، محمد، «مدارس عصر صفوی»، ۱۳۹۶، *تاریخ نو*، ش ۱۹، ص ۴۹-۸۱.
- دوانی، علی، *علامه مجلسی: بزرگمرد علم و دین*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، نگاه، ۱۳۸۲.
- رستم الحکماء، محمدهاشم آصف، *رستم التواریخ*، میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- روملو، احسن التواریخ، *عبدالحسین نوایی*، تهران، بابک، ۱۳۵۷.
- سپنتا، عبدالحسین، *تاریخچه اوقاف اصفهان*، اصفهان، اداره کل اوقاف اصفهان، ۱۳۴۶.
- شاردن، ژان، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- شاملو، ولی‌قلی بن داوود قلی، *قصص الخاقانی*، ترجمه حسن سادات نصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
- شریفی، محمد، *اخباریان و تفسیر و علوم قرآن*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۶.
- صفت گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
- علوی‌پور، انتظار و عباس عابدی، «بررسی دیدگاه‌های ابن خلدون درباره انحطاط تمدن»، ۱۳۹۸، *پارسه*، ش ۳۱، ص ۳۴-۴۶.
- فانز، قاسم، «پیدایش، سیر تطور و تلاطم اخباریگری»، ۱۳۹۳، *کتاب‌قیم*، ش ۱۱، ص ۲۱۳-۲۵۰.
- فلور، ویلم، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگهی، ۱۳۸۸.
- قزوینی، عبدالنبی، *تمهید اهل‌الامل*، تحقیق احمد الحسینی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۷ق.

- کمپفر، انگلبرت، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه، دولتشاهی، اسماعیل*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مجلسی، محمدتقی، *لوامع صاحب قرآنی*، تهران، علمی، بی تا.
- محقق، مهدی، *علوم محضه از آغاز صفویه تا تأسیس دالفنون*، تهران، گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۴.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، *مجمع التواریخ*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری و سنایی، ۱۳۶۲.
- نوایی، عبدالحسین، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق. همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- _____، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- هنر فر، لطف‌الله، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، اصفهان، ثقفی، ۱۳۴۴.